

هویت‌شناسی قاعده «قال، و لم یقل، کما قال» و کارکرد آن در تفسیر قرآن*

عبدالحمید واسطی^۱

چکیده:

«قواعد تفسیری»، دستورالعمل‌های کلانی هستند که برای دستیابی به فهمی موجّه از متن شکل گرفته‌اند. یکی از مهم‌ترین دستورالعمل‌ها در عملیات تفسیر، چگونگی کشف دو لایه «زرف‌ساخت و روساخت»، و فرآیندی است که در روابط «هم‌نشینی و جانشینی» در زنجیره کلمات اعمال شده است. تبیین این مطلب در زبان‌شناسی ساختارگرا و دستور زبان گشتاری صورت پذیرفته است. حال آیا این نحوه تحلیل در آیات قرآن نیز قابل تطبیق است؟ آیا مستندی درون‌دینی دارد؟ آیا می‌توان آن را به صورت یک «قاعده تفسیری» نشان داد؟ و چگونه می‌توان از آن استفاده کرد؟ در این مقاله تلاش شده تبیین گردد که روش تحلیل زبان‌شناسانه، اختصاص به متن خاص ندارد و در متن قرآن نیز جاری است، و همچنین مستنداتی از عملکرد ائمه علیهم‌السلام در استفاده از این روش ارائه شده و به صورت یک قاعده قرآنی با عنوان «قاعده قال و لم یقل» صورت‌بندی گردیده و نحوه استفاده قدم‌به‌قدم از آن در یک نمونه از آیات تطبیق شده است.

کلیدواژه‌ها:

قواعد تفسیری / زبان‌شناسی ساختاری / روابط هم‌نشینی و جانشینی / قاعده قال و لم یقل / الگوریتم فهم متن.

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۷/۰۸، تاریخ تأیید: ۱۴۰۱/۰۸/۱۱.

شناسه دیجیتال (DOI): 10.22081/jqr.2022.64973.3613

hvaseti@yahoo.com

۱- استادیار گروه منطق فهم دین پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

Identification of the Rule “*qāl, va lam-yaqul, kamā qāl*” and its Function in the Interpretation of the Qur’an

Abd al-Hamid Waseti¹

“Interpretive rules” are macro-level guidelines that are formed to achieve a justified understanding of the text. One of the most important instructions in interpretation operations is how to discover the two layers of “deep structure and surface structure”, and the process applied in the relations of “co-occurrence and substitution” in the chain of words. The explanation of this matter is given in structural linguistics and transformational grammar. Now, the questions are raised as, “Can this method of analysis be applied to the verses of the Qur’an? Does it have intra-religious evidence? Can it be shown as an interpretive rule? And how can it be used?”

In this article, it is attempted to explain that the method of linguistic analysis is not specific to a particular text and is applicable in the text of the Qur’an as well as; and also certain evidences of the endeavors of the Imams are presented in using this method in the form of a Qur’anic rule entitled “The Rule of *qāl va lam yaqul*” has been formulated and the way to use it step by step has been adapted in a sample of verses.

Keywords: interpretation rules, structural linguistics, co-occurrence and substitution relations, the rule of *qāl va lam yaqul*, text comprehension algorithm.



1- Assistant Professor, Research Institute for Islamic Culture and Thought.

۱. مقدمه و پیش‌نیازها (مسأله بحث، مفاهیم کلیدی، سابقه تحقیق)

برای «فهم موجّه» و «فهم همه‌جانبه» از آیات قرآن، به‌طوری که «متعلّق ایمان» و «حجّت در عمل» قرار بگیرد، علوم مختلفی با شاخه‌های متنوع شکل گرفته است. «قواعد تفسیر» سرفصلی از این علوم مرتبط با قرآن است.

«تفسیر» را بیان معانی آیات و مقاصد و مدلول‌های آنها دانسته‌اند^۱ (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۴/۱)، و «قواعد تفسیر» را چنین تعریف کرده‌اند: «دستورالعمل‌های کلی برای تفسیر، بر اساس مبانی متقن عقلی، نقلی و عقلایی که باوجود آنها، تفسیر ضابطه‌مند می‌شود و با رعایت آنها، خطا در فهم معنا و مراد آیات کاهش می‌یابد.» (بابایی، ۱۳۹۵: ۲۸)

بخشی از قواعد تفسیر، مربوط به دستورالعمل‌های کشف معنای لغوی و معنای نحوی است تا «مدلول استعمالی» در آیات به‌دست آید. و بخشی از قواعد، مربوط به دستورالعمل‌های کشف سیاق و قرائن است تا «مدلول تصدیقی» که «مراد جدی» و «نهایی» متن است، کشف شود. (طباطبایی، ۱۳۹۰؛ بابایی و همکاران، ۱۳۹۲)

یکی از قواعدی که در فهم آیات نقش اصلی را به‌عهده دارد، قاعده «قال و لم یقل» است. این مقاله عهده‌دار معرفی این قاعده و چگونگی عملکرد آن است (در دنباله مقاله، به‌جهت تسهیل، از این قاعده به قاعده «قال و لم یقل» تعبیر خواهد شد).

۱-۱. مسأله بحث

مسأله اصلی مقاله را می‌توان با این عبارت بیان کرد: چگونه با استفاده از قاعده «قال و لم یقل»، مراد جدی آیات را کشف کنیم؟ (مراحل قدم‌به‌قدم برای کشف مدلول تصدیقی آیات، با استفاده از این قاعده کدام‌اند؟)

از اصطلاح «الگوریتم» برای تعیین مراحل قدم‌به‌قدم انجام یک کار استفاده می‌شود، بنابراین می‌توان مسأله مقاله را به این صورت نیز بیان کرد: الگوریتم اجرای قاعده «قال و لم یقل» چگونه است؟

۱-۲. فرضیه بحث

پاسخ مقاله به مسأله بالا چنین است: قاعده «قال و لم یقل» که معادل با نظریه «دستور زبان گشتاری» و مبتنی بر تحلیل در محورهای «هم‌نشینی و جانشینی» است، در ۱۴ مرحله‌ای که در بدنه مقاله ارائه شده، عملیاتی می‌شود.



۳-۱. مفاهیم کلیدی و نظریه‌های پشتیبان

مفاهیم کلیدی و نظریه‌های پشتیبان در این مقاله عبارت‌اند از: چستی تفسیر و قواعد تفسیری، چگونگی ساختار متن، چستی روابط جانشینی و هم‌نشینی در ساختارهای زبانی، هویت زبان‌شناسی ساختارگرا، ژرف‌ساخت و روساخت در زبان و گشتارهای زبانی.

۱-۳-۱. چستی تفسیر و قواعد تفسیری

در تحلیل تعریف بالا از علامه طباطبایی نسبت به «تفسیر» می‌توان چنین گفت: منظور از «بیان معانی الآیات»، علاوه بر توضیح معنای لغوی و ترکیب زبانی، تعیین معنای کلمات و جملاتی است که دارای احتمالات معنایی مختلف یا قراین یا ابعاد مختلف هستند تا اینکه مراد جدی آیه آشکار شود؛ و منظور از «الکشف عن مقاصد الآیات»، آشکارسازی هدف آیات از ارائه معنایشان برای ایجاد اثر و تغییر در مخاطب؛ و منظور از «مدالیل الآیات»، آشکارسازی الزامات و لوازمی است که چنین محتوایی ایجاد می‌کند (مقصود از «الزامات»، تمام شرایطی است که برای شکل‌گیری معنا لازم است؛ یعنی تحلیل وضعیت قبل از ارائه معنای آیه، مانند سبب نزول و سیاق؛ و مقصود از «لوازم»، تمام آثاری است که توسط این معنا ایجاد می‌شود؛ یعنی تحلیل وضعیت بعد از ارائه معنای آیه، مانند تأثیر آیه در آیات بعدی؛ و مقصود از «ابعاد»، تمام اجزاء و روابط درونی معناست).

در تحلیل تعریفی که از «قواعد تفسیری» در ابتدای کلام بیان شد نیز باید گفت: مقصود از توصیف «قواعد» به «دستورالعمل‌ها»، گزاره‌های کلی است که بتوان آنها را به این صورت توضیح داد: «برای دستیابی به معنای صحیح آیه، باید ... انجام شود.» مثلاً قاعده «لزوم تفسیر بر اساس قرائت مشهور»، یا قاعده «لزوم اکتشاف معنای کلمات در زمان نزول آیات و همچنین کشف سبب نزول آیات»، یا قاعده «لزوم کشف ارتباطات موضوعی آیات».

در تعریف فوق، با قید «دستورالعمل‌ها»، مبانی و اصول تفسیر جدا شده‌اند؛ مواردی مانند: مبانی «و حیانی بودن قرآن» یا اصل «قابل فهم بودن قرآن و قابلیت تفسیرپذیری»، یا اصل «انطباق ساختار زبانی قرآن با زبان مخاطبان».

۱-۳-۲. چگونگی ساختار متن

«متن» عبارت است از «مجموعه‌ای منسجم از کلمات و نشانه‌ها که برآیند آنها، معنای مورد نظر مؤلف برای اثرگذاری بر مخاطب را ایجاد می‌کند». هیچ‌گونه مبدأ ارادی ارسال پیام و معنا، مطلبی را به مخاطب ارسال نمی‌کند تا فقط «صرف دانستن معنا» حاصل شود، بلکه حتماً به دنبال اثرگذاری و ایجاد تغییری در مخاطب است. (برای توضیحات بیشتر ر.ک. واعظی، ۱۳۹۰؛ قائمی‌نیا، ۱۳۹۰)

متن، منتقل‌کننده معانی در بستری از عوارض کمی، کیفی، زمانی، مکانی، ارتباطی، اجتماعی، تاریخی، مراتب وجودی و زاویه دید است؛ همچنین طیف‌های مختلفی از معانی را دربر می‌گیرد؛ مانند معانی ناظر به احساس‌ها، معانی ناظر به ماده، معانی اعتباری، معانی ناظر به فرد یا اجتماع، معانی چندلایه‌ای، معانی با ارتباط علی و معلولی، معانی با ارتباط تلازمی، معانی متضاد، معانی با تقدم یا تأخر، معانی ارجاعی، معانی طیف‌دار، معانی برآیندی، روح معنا، حرکت و تغییر در معنا، تضعیف یا تشدید معنا، گسترش یا تضییق معنا، نقطه شروع معنا، مراحل شکل‌گیری معنا، نقطه تحقق معنا، وزن معنا، معنای اصلی و فرعی، اتصال یا انفصال معنا، ابهام یا وضوح معنا، معانی کمکی، معانی جهت‌دهنده، معانی تغییر یافته، معانی سلسله‌مراتبی، معانی اصطلاحی، معانی ناخودآگاه، معانی ضمنی، معانی ربطی، معانی شرطی، معانی ناظر به مقیاس خرد یا کلان، معانی حداقلی یا حداکثری، معانی خبری یا انشایی، معانی نفی‌ای یا اثباتی، و ...

ساختار هر متنی چنین شکل می‌گیرد:

- ۱- ابتدا معنای مورد نظر متکلم تبدیل به کلمات می‌شود؛ کلماتی که هر کدام از ریشه و وزنی تشکیل شده‌اند و هر کدام از ریشه‌ها و وزن‌ها، دارای حالت معنایی خاص خود هستند (قواعد این مرحله توسط علم لغت و صرف بیان می‌شود).
- ۲- سپس ترتیب ذکر این کلمات طوری انتخاب می‌شود که ارتباط میان کلمات منطقی و عرفی باشد تا ذهن مخاطب که طبق ساختار طبیعی منطقی و عرفی، عملیات «فهم» را انجام می‌دهد، بتواند درک کند (قواعد این مرحله توسط علم نحو بیان می‌شود).
- ۳- سپس از قابلیت‌های تغییر در ترتیب کلمات، تصریح یا اخفاء کلمات، تأکید یا عبور از آنها، یا اضافه کردن کلمات دال بر تنوع معنایی و بارگذاری احساس بر کلمات اصلی (مانند تنوع معانی ذکر شده در بالا)، استفاده می‌شود تا حالت‌های معنایی ایجاد شود (قواعد این مرحله توسط علم بلاغت بیان می‌شود).



۴- سپس از ارتباط جمله حاصل شده با جملات قبل و بعد و هر گونه قرینه مرتبط با متن و سیاق آن (قرینه زمانی، مکانی، شخصیت متکلم، خصوصیات مخاطب، ...) استفاده می‌شود تا اثری نهایی را که متکلم قصد دارد بر مخاطب بگذارد، حاصل شود (قواعد این مرحله توسط مباحث الفاظ علم اصول بیان می‌شود).

دانش «معناشناسی» متکفل بررسی چیستی معنا و چگونگی شکل‌گیری آن، و ابعاد آن، و نحوه عملکرد ذهن در درک معناست (شعیری، ۱۳۸۱: ۳-۹)، و دانش «زبان‌شناسی»، متکفل بررسی چیستی زبان و چگونگی شکل‌گیری آن و چگونگی پدید آمدن دستور زبان و نحوه تغییرات زبان است. (باقری، ۱۳۸۰: ۱۲؛ شعیری، ۱۳۸۱)

۱-۳-۳. چیستی روابط جانشینی و هم‌نشینی در ساختارهای زبانی

تجربه عرفی نشان می‌دهد که در شکل‌گیری جملات (زنجیره کلمات)، هر کلمه‌ای با هر کلمه‌ای هم‌نشین نمی‌شود و کنار یکدیگر قرار نمی‌گیرند و معنادار نمی‌شوند، بلکه باید ارتباطی متناسب با آنچه در واقعیت وجود دارد، میان آنها لحاظ شده باشد تا مورد فهم قرار گیرند. این روابط، روابط پایه ساختارساز هستند که از آنها به «اصول نحوی» یاد می‌شود و باید منجر به یک جمله معنادار بشوند (يَصِحُّ السُّكُوتُ عَلَيْهَا).

«اصل‌های زبانی»، ترکیب‌های کلمات در حالت عادی طبیعی هستند؛ مانند ضرورت تشکیل جمله از حداقل دو کلمه‌ای که بر یکدیگر حمل شوند، ضرورت وجود فاعل برای هر فعل، اصل مقدم بودن و معرفه بودن مبتدا، اصل وجود موصوف برای هر صفتی. و همچنین همراهی‌های طبیعی پدیده‌ها با یکدیگر از علل هم‌نشینی کلمات هستند؛ مانند اینکه کلمه «قلم» با کلماتی مانند نوشتن، کاغذ، مدرسه، دست، جوهر، آموزش و ... مرتبط است و به‌طور معمول، با کلماتی مانند اسب، صحرا، خشم و ... مرتبط نیست؛ مگر اینکه ارتباطی در ذهن گوینده، «اعتبار» شود و «مجاز» شکل بگیرد. بر اساس توضیح بالا، می‌توان رابطه «هم‌نشینی» را چنین تعریف کرد: «رابطه معنایی میان کلمات در زنجیره گفتار؛ به‌طوری که منجر به یک معنای قابل فهم برای مخاطب شود».

در لایه بعدی از ساختار زبانی، وقتی جمله‌ای با روابط هم‌نشینی پدید آمد، می‌توان کلمات و ترکیب‌های به‌کار رفته در آن را با کلمات و ترکیب‌های مشابه و مرتبط، جایگزین کرد و عملیات «جانشینی» را انجام داد؛ مانند جمله «علی آدم خوبی است» که کلمات آن می‌تواند به‌صورت‌های زیر جایگزین شود: «پدر حسن، مرد شریفی است»، یا

«همسر فاطمه، انسانی والاست»، و ترکیب‌های مثل زیر می‌توانند جایگزین آن بشوند: «مرد شریفی هست که نامش علی است»، یا «اگر خوبی را می‌خواهی، به علی نگاه کن». بر این اساس می‌توان برای تعریف رابطه «جانیشینی» چنین گفت: «رابطه معنایی میان کلماتی که در یک زنجیره گفتاری به‌کار می‌روند، یا ترتیب آن کلمات، با کلمات خارج از آن زنجیره یا ترتیب دیگری از کلمات، به‌طوری که قابلیت جایگزینی با کلمه یا ترکیب خارج از آن زنجیره وجود داشته باشد.»^۲ (دوسوسور، ۱۳۷۸)

نیاز به حالت‌های معنایی مختلف درباره یک معنا، نیاز به ترکیب‌های مختلف کلمات را ایجاد کرده است. مثلاً در همان جمله «علی مرد خوبی است»، می‌تواند این «خوب بودن» با تأکید باشد، یا با هیجان باشد، یا حداقلی در نظر گرفته شود، یا اینکه بر «علی» تأکید شود، یا اینکه جمله تعجبی باشد. تمام آنچه در دستور زبان با عنوان «جایز است که ...» بیان می‌شود، میدان فعالیت برای شکل‌دهی به این تنوع معنایی هستند. «مایجوز» یعنی آنچه تغییرش در ساختار معنادهی زبانی قابل پذیرش است؛ مانند جواز تقدیم مفعول بر فاعل، جواز حذف فاعل در ظاهر و در تقدیر گرفتن آن یا اظهار آن به‌صورت ضمیر، جواز حذف مستثنی‌منه، جواز نکره شدن مبتدا به‌شرط موصوفه بودن آن، و غیره. مثالی در قالب یک تصویر در کتاب «مقدمات زبان‌شناسی» آمده است که ذکر آن سبب وضوح بیشتر می‌شود. (باقری، ۱۳۸۰: ۴۴)

۴۴ / مقدمات زبان‌شناسی





بر اساس «روابط همنشینی و جانشینی» می‌توان گفت:

الف- سیاق، جهت معنایی تعیین‌کننده نوع ارتباط کلمات در یک گفتار، از حیث هم‌نشینی و جانشینی است.^۳

ب- تحلیل و تفسیر متن، تلاش روشمند برای کشف مراد مؤلف با استفاده از دو ابزار تجزیه و ترکیب در چهار مرحله است: ۱- تجزیه متن به گفتارها و تجزیه گفتارها به قطعات و تجزیه قطعات به جملات و تجزیه جملات به کلمات. ۲- به‌کار بردن قاعده «بررسی جانشینی‌ها و هم‌نشینی‌ها» برای کشف روابط میان اجزای متن. ۳- پاسخ به سؤال: هر جمله و هر گفتار، از چه معانی قبلی (اعم از زمینه‌ها و قراین مرتبط) تغذیه می‌کنند و چه معانی ضمنی و چه لوازم بعدی دارند؟ ۴- وزن‌دهی به اجزاء و روابط و قراین و لوازم، و برآیندگیری از کل عملیات.^۴

ج- قید، شرط، صفت، اضافه، مفهومی است که سبب جهت‌دهی به معنای حرف یا کلمه یا جمله یا متن می‌شود تا منظور اصلی گوینده در زنجیره گفتار به‌دست آید، و بسته به نوع جهت‌دهی، «شرط یا صفت یا اضافه» می‌شود و انواعی مانند قید زمانی، مکانی، کمی، کیفی و ... پیدا می‌کند.

۱-۳-۴. هویت زبان‌شناسی ساختارگرا، ژرف‌ساخت و روساخت در زبان، و گشتارهای زبانی در دانش زبان‌شناسی و معناشناسی، اصلی‌ترین نظریه مربوط به تبیین چگونگی شکل‌گیری جملات معنادار توسط متکلم و چگونگی فهم آنها توسط مخاطب است. از محوری‌ترین نظریه‌ها در این مورد، نظریه «ساختارگرایی» (Structural linguistics) است که توسط «فردینان دوسوسور» صورت‌بندی شده است. جوهره این نظریه را می‌توان چنین توصیف کرد: زبان، دارای ساختاری واقعی فارغ از احساس‌ها و تمایلات مردم است و انتقال تمام معانی در درون این ساختار صورت می‌گیرد. هر جزء در زبان، در ضمن یک کل، و به‌صورت نظام‌مند قرار دارد که با تشخیص موقعیت آن، می‌توان معنای موجود در متن را رمزگشایی کرد. (دوسوسور، ۱۳۷۸: ۱۸۳-۱۸۷)

«نوام چامسکی» در بستر ساخت‌گرایی، از دو اصطلاح «ژرف‌ساخت» و «روساخت» استفاده کرد که عصاره توصیف او از آنها را می‌توان چنین بیان کرد: ژرف‌ساخت (deep structure) معنایی و قوانینی فطری عقلانی است که در ذهن همه انسان‌ها وجود دارند، ولی ابراز نشده‌اند و مدیریت شکل‌گیری و شکل‌دهی به معنایی را به‌عهده

دارند؛ و نوع کلمات و ترکیب آنها در زنجیره گفتاری که به زبان جاری می‌کنیم روساخت (surface structure) نام دارند (در مثال «علی آدم خوبی است» و جملات مشابهی که در محور هم‌نشینی و جانیشینی داشت، همگی در یک ژرف‌ساخت مشترک‌اند: «اینکه علی آدم است و اینکه صفت خوبی دارد». و تمام جملات مشابه ذکر شده در قبل (مانند پدر حسن، فرد شریفی است) همگی روساخت برای جمله اصلی محسوب می‌شوند.) ژرف‌ساخت‌ها، حداقل‌های عرفی عادی طبیعی از معانی تشکیل‌دهنده متن هستند و هر تغییری در آنها، سبب تولید روساخت جدیدی می‌شود. (اسمیت، ۱۳۶۷: ۱۱۳-۱۵۰)

بر اساس این دو لایه زبانی، دستور زبان «گشتاری» (transformational grammar) مطرح شد. دستور گشتاری می‌کوشد شیوه‌هایی را که به‌طور ناخودآگاه در ذهن پردازش می‌شود تا معانی به جملات تبدیل شوند و تغییرات معنایی به تغییرات در جملات منجر شود، کشف و قاعده‌مند کند. منظور از لفظ «گشتار»، گردیدن و تبدیل شدن است؛ تبدیل ذهنیات ما به زبان گفتاری و نوشتاری. (همان، ۱۳۴)

۱-۴. پیشینه بحث

در مورد زبان‌شناسی، معناشناسی، ساختار متن، دستور زبان، نظریه ساخت‌گرایی و دستور زبان گشتاری، کتاب‌ها و مقالات بسیاری تدوین شده است که از مهم‌ترین آنها، کتاب «دوره زبان‌شناسی عمومی» تألیف دوسوسور، و کتاب «زبان و ذهن» تألیف چامسکی، و کتاب «زبان‌شناسی نوین، نتایج انقلاب چامسکی» تألیف نیل اسمیت است. اما در مورد مطالعه تطبیقی میان این دیدگاه زبان‌شناسانه با قواعد ادبیات عرب، موارد محدودی پژوهش صورت گرفته است؛ مانند مقاله «نظم و ساختار در نظریه بلاغت جرجانی» (مریم مشرف، ۱۳۸۶، پژوهشنامه علوم انسانی، شماره ۵۴)، و مقاله «ترجمه‌پذیری قرآن و کتاب مقدس» (سیدحیدر علوی‌نژاد، ۱۳۸۴، پژوهش‌های قرآنی، شماره ۴۴) که بر اساس دیدگاه ساخت‌گرایی، به امکان یا عدم امکان ترجمه قرآن پرداخته است. همچنین در مقایسه دانش‌های زبانی با مباحث الفاظ علم اصول، مجموعه مقالاتی در چهار شماره از فصلنامه «نقد و نظر» (۱۳۸۴، شماره ۳۷ تا ۴۰) منتشر شده است.

در پیشینه تفسیری این بحث، عنوان «وجوه و نظائر» از عناوین نزدیک به این نحوه تحلیل است که به بررسی الفاظ مترادف (نظائر) و مشترکات لفظی (وجوه) و امکان یا



عدم امکان جانشینی آنها با یکدیگر می‌پردازد. این بحث، کتب و سرفصل‌های مستقلی در منابع علوم قرآنی دارد که کتاب «وجوه و نظائر در قرآن کریم» به معرفی آنها پرداخته است. (محمد العلوا، ۱۳۸۲)

همچنین نظریه «میدان معنایی» از ایزوتسو، به بررسی تأثیر روابط هم‌نشینی در تعبیر قرآنی پرداخته و تلاش کرده است قواعدی را برای دستیابی به این میدان معنایی ارائه دهد. (ایزوتسو، ۱۳۶۱)

در تفاسیر قرآن نیز این گونه تحلیل کم‌ویش به چشم می‌خورد، اما فراوانی آن در روش تفسیری قرآن به قرآن، که نمونه بارز آن تفسیر المیزان است، بسیار است (برای نمونه رک. طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱/۲۷، ۱۴۶، ۱۹۳، ۲۸۰، ۲۸۵، ۳۰۰، ۴۰۵، ۶۷/۲، ۳۵۰، ۳۵۵، ۳۶۷، ۳۶۱، ...)

این قلم با تفسیر یا مفسری که صراحتاً با چنین تحلیلی مخالفت کرده باشد روبه‌رو نشده است گرچه شاید بتوان مخالفان روش تفسیری قرآن‌به‌قرآن را از این زمره قلمداد کرد. تمایز مقاله حاضر، در صورت‌بندی اکتشاف زیرساخت و روساخت در قالب قاعده «قال و لم یقل» است که از نحوه عملکرد معصومین علیهم‌السلام در تحلیل آیات قرآن اخذ شده است.

۵-۱. ساختار مقاله نیز چنین است که پس از توصیف قاعده مذکور، به چگونگی تطبیق آن با نظریه ساخت‌گرایی و نحوه تحلیل بر اساس دو لایه «ژرف‌ساخت» و «روساخت» پرداخته می‌شود و در بر آیه اول سوره بقره و بر آیه «احل الله البیع» (بقره: ۲۵۷) تطبیق می‌گردد.

ژرف‌نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۲. بدنه بحث

۱-۲. چستی قاعده «قال ... و لم یقل ... کما قال ... لآنه ...»

مقصود از عنوان این است که برای دستیابی به مراد جدی متکلم، باید تحلیلی کرد که چرا گوینده یک عبارت، کلمه یا ترکیب خاصی را انتخاب کرده است (قال ...)، و کلمات یا ترکیب‌های قابل جایگزین‌اش را انتخاب نکرده است (لم یقل ...). همان‌طور که در جای دیگری از این جایگزین‌ها استفاده کرده است (کما قاله فی ...).؟ اکتشاف پاسخ این پرسش، دستیابی به انگیزه و مراد جدی متکلم است (لآنه ...). مثلاً در آیه

شریفه اول سوره بقره چنین آمده است: «ذَلِكِ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ» که بر اساس تحلیل فوق باید چنین گفت:

الف- قال «ذَلِكِ» و لم یقل «هَذَا» کما قاله فی «هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ» (انعام: ۹۲)،
 لَأنَّهُ يُرِيدُ اعْظَامَ الْكِتَابِ.

ب- قال «الْكِتَابِ» و لم یقل «كِتَابٌ» کما قاله فی «هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ» (انعام: ۹۲)،
 لَأنَّهُ يُرِيدُ الْحَصْرَ.

ج- قال «لَا» و لم یقل «مَا» کما قاله فی «وَمَا يَشْعُرُونَ» (نحل: ۲۱)، لَأنَّهُ يُرِيدُ النْفِي مِنَ الْاَصْلِ.

د- قال «رَيْبٌ» و لم یقل «شَكٌّ» کما قاله فی «أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (ابراهیم: ۱۰)، لَأنَّهُ يُرِيدُ نَفْيَ الْاَضْطِرَابِ فِي الْقُرْآنِ. (توضیح تفصیلی در این مثال و تکمیل آن در دنباله خواهد آمد.)

در ابتدای مقاله بیان شد که «قاعده تفسیری»، دستورالعمل‌های کلی است که برای اکتشاف ضابطه‌مند مراد جدی آیات به‌کار می‌رود. از سوی دیگر نیز از پیش‌نیازهای مفهومی به‌دست آمد که برای اکتشاف مراد هر متکلمی، باید میان ژرف‌ساخت و روساختِ جملائی که به‌کار می‌برد، مقایسه ایجاد کرده و به‌دنبال علت تغییرات ایجاد شده از ژرف‌ساخت به روساخت بود و با استفاده از قراین درون‌متنی و برون‌متنی، به انگیزه متکلم یا مؤلف پی برد و دلالت تصدیقی جدی کلام و لوازم این دلالت را به‌دست آورد (بیان معانی الآیات و الکشف عن مقاصدها و مدالیلها). بنابراین می‌توان گفت: دستورالعمل تحلیلی «قال و لم یقل، کما قال، لَأنَّهُ»، دستورالعملی کلی برای اکتشاف مراد جدی متن است و می‌توان آن را به‌عنوان یک قاعده تفسیری در دست‌یابی به معانی، مقاصد و مدالیل آیات قلمداد کرد.

این قاعده از نحوه عملکرد ائمه علیهم‌السلام در تحلیل برخی از آیات قرآن اصطیاد شده است. روایات زیر دال بر این معنا هستند:

۱- از امام صادق علیه‌السلام درباره وجود امر به معروف و نهی از منکر سؤال شد که آیا بر همه مردم به‌طور یکسان واجب است؟ حضرت فرمودند: نه، فقط بر کسانی که آگاهی لازم و توان لازم برای آن را دارند، واجب است. سؤال‌کننده پرسید: چرا؟ حضرت فرمود: «الدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَوْلُهُ «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» فَهَذَا خَاصٌّ غَيْرُ عَامٍّ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمِنْ قَوْمٍ مُّؤَسَى أُمَّةٌ



يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهَيِّدُونَ» وَ لَمْ يَقُلْ: عَلَى أُمَّةٍ مُوسَى وَلَا عَلَى كُلِّ قَوْمٍ وَ هُمْ يَوْمِنَا أُمَّةٌ مُخْتَلِفَةٌ وَ الْأُمَّةُ وَاحِدَةٌ فَصَاعِدًا كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ»؛ «دلیل اینکه بر همه واجب نیست، کلمه «من» در آیه «و من قوم موسی امة...» است که نفرموده است: «علی امه موسی...» و کلمه «امت» حتی یک نفر را هم دربر می‌گیرد؛ همان‌طور که در آیه «ان ابراهیم کان امة...» گفته شده است) (کلینی، ۱۴۰۷: ۹/۴۹۵)

توضیح اینکه حرف «من» دلالت بر «تبعیض» دارد، بنابراین وقتی امکان گفتن آن بوده، ولی گفته نشده است؛ همان‌طور که لفظ امت برای حضرت ابراهیم علیه السلام به کار رفته است، بنابراین مراد جدی آیه، ثبوت حکم بر برخی از افراد امت است، نه همه مردم.

۲- از حضرت رضا علیه السلام سؤال شد که آیا خداوند را روی چیزی حمل می‌کنند؟ حضرت فرمود: هر چیزی که حمل شود، نیاز به حامل دارد و خداوند بی‌نیاز از همه چیز است. سؤال‌کننده گفت: اما آیه قرآن می‌گوید که «وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةً» (حاقه: ۱۷). حضرت فرمود: عرش خدا، غیر از خداست (عرش لیس هو الله) و آیه در مورد عرش است. (همان، ۱/۳۲۲)

توضیح اینکه در موقعیت آیه شریفه، این امکان زبانی وجود داشت که گفته شود: «يحمل ربك» (همان‌طور که در آیه «جاء ربك» آمده است)، ولی گفته نشده و «يحمل عرش ربك» گفته شده است (همان‌طور که در آیه «جاء بعض آيات ربك» آمده است). بنابراین مراد جدی آیه، محمول بودن عرش است، نه خود خداوند.

۳- از امام صادق علیه السلام در مورد کفاره انجام برخی از محرمات احرام در حین طواف و سعی سؤال شد، حضرت پاسخ‌های متفاوتی دادند و راوی از علت اختلاف پاسخ‌ها پرسید، حضرت فرمودند: «إِنَّ الطَّوَّافَ فَرِيضَةٌ وَ فِيهِ صَلَاةٌ وَ السَّعْيُ سُنَّةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ»، راوی دوباره گفت: «أَلَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ إِنَّ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ؟»، حضرت پاسخ دادند: «بَلَى وَ لَكِنْ قَدْ قَالَ فِيهَا «وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ»، فَلَوْ كَانَ السَّعْيُ فَرِيضَةً لَمْ يَقُلْ وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا». (حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۱۳/۱۲۷)

توضیح اینکه وجوب سعی صفا و مروه، با وجوب طواف متفاوت است و دلیل این تفاوت، عبارت «وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا» است که دال بر انجام وظیفه‌ای مازاد بر وظیفه اصلی است و حضرت می‌فرمایند اگر سعی هم وظیفه اصلی بود، جمله «وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا» نباید می‌آمد.

مشابه این موارد با تعابیر مختلف در تحلیل‌های تفسیری و فقهی به‌کار رفته است و همگی یک الگو دارند: قال «الف» و لم یقل «ب»، لانه «ج». نکته مهم اینکه استناد به گفته نشدن «ب» در جایی اثر دارد که امکان گفتن آن بوده است، به‌ویژه اگر مورد مشابهی در سبک گفتاری قرآن یا روایات به‌کار رفته باشد. بنابراین همان‌طور که در روایت اول آمده است، «کما قال» به قاعده اضافه شده است. و در سوی دیگر، این مقایسه «قال و لم یقل» برای افاده تفاوت و تغییری است که در مراد جدی متکلم بوده است. بنابراین هدف استفاده از این قاعده نیز با عبارت «لانه ...» آن اضافه شده است.

اگر معنایی از موقعیت اول خود به موقعیت دیگری منتقل شود، «تغییر معنایی» ایجاد می‌شود. مثلاً معنای اول ناظر به گذشته است، ولی برای انتقال معنای آینده به‌کار برود، یا اینکه معنای اول ناظر به نزدیک است، ولی برای دور به‌کار برود، یا معنای ناظر به علت، در مورد معلول به‌کار برود یا بررسی علل تغییرات معنایی، در عناوینی مانند زیر در علم ادبیات و علم اصول فقه آمده است:

«دواعی بلاغی»، «مجاز، و علائق مجاز»، «استعاره و انواع آن»، «ترادف»، «اشتراک»، «چندمعنایی»، «انتقال معنایی»، «عام و خاص»، «مطلق و مقید»، «ابهام، اجمال و مبین»، «تداخل زبانی و واژه‌های دخیل»، «اصطلاحات و اصطلاح‌سازی»، «اشتقاق و تغییرات ریشه و وزن»، «قرینه‌ها»، «تحریف»، «زمینه و سیاق»، «گذر زمان و فاصله تاریخی»، «زاویه دید، ذهنیت و برداشت»، «تغییر مخاطب»، «تغییر سبک»، «تغییر لحن»، «مراد استعمالی و مراد جدی» و غیره.⁶

در هر تغییری باید حداقل پنج مورد زیر مشخص شود: تغییر در چه چیزی؟، از چه وضعیت اولیه‌ای؟، به چه وضعیت دیگری؟، با چه عامل و ابزاری؟ برای رسیدن به چه هدفی؟

مثلاً در مجاز مشهور «علی شیر است» که یک تغییر معنایی در کلمه «شیر» به وجود آمده، تحلیل آن طبق فرمول بالا چنین می‌شود: تغییر در «احساس نسبت به کلمه شیر»، از «احساس حاصل از تصور حیوانی به نام شیر»، به «احساس کیفیت شجاعت علی»، با «جانشین کردن کلمه شیر به جای کلمه شجاع»، به هدف «ایجاد حس ترس در مخاطب یا ایجاد حس تعظیم».

قاعده «قال و لم یقل» نیز بر اساس همین «فرمول تغییر»، تفسیر و اجرا می‌شود. کیفیت اجرای آن در قسمت بعد ذکر شده است.



۲-۲. چگونگی اجرای قاعده

بر اساس توضیحات پیشین، اجرای این قاعده طی مراحل چهارده‌گانه زیر است:

- ۱- ترکیب نحوی جمله مورد نظر را مشخص کن.
- ۲- ترکیب نحوی اصل (ژرف‌ساخت) در جمله فوق را به دست بیاور (قسمت «لم یقل...» در قاعده).
- ۳- امکان چنین ژرف‌ساختی را با استفاده از قواعد ادبیاتی اثبات کن.
- ۴- احتمالات مختلف ترکیبی در جمله مورد نظر را مشخص کن (قسمت «کما قاله فی...» در قاعده).
- ۵- علت تغییر از انواع احتمالات ترکیبی، به روساخت جمله مورد نظر را مشخص کن (قسمت «لأنه...» در قاعده).
- ۶- تجزیه صرفی کلمات در جمله مورد نظر را مشخص کن.
- ۷- ژرف‌ساخت کلمات (اصل در وزن در کلمات جمله مورد نظر) را به دست بیاور.
- ۸- احتمالات مختلف وزنی در چنین تجزیه‌ای را به دست بیاور.
- ۹- علت تغییر از احتمالات وزنی، به وزن انتخاب شده در کلمات به کار رفته در جمله مورد نظر را مشخص کن.
- ۱۰- تجزیه لغوی کلمات را مشخص کن.
- ۱۱- ژرف‌ساخت لغات (اصل معنا در ریشه به کار رفته در کلمات جمله مورد نظر) را به دست بیاور.
- ۱۲- احتمالات به کار بردن ریشه‌های مختلف در چنین کلماتی در جمله مورد نظر را مشخص کن.
- ۱۳- علت تغییر از احتمالات به کار بردن ریشه‌های مختلف، به ریشه انتخاب شده را به دست بیاور.
- ۱۴- برآیند مراحل فوق را در نظر بگیر و معنای نهایی جمله را با ذکر «معانی ثوانی» ارائه بده.

توجه به عبارت «المعانی الثوانی» بسیار حیاتی است. در موضوع علم بلاغت چنین آمده است: «موضوعه، اللفظ العربی من حیث إفادته المعانی الثوانی التي هی الأغراض المقصودة للمتکلم من جعل الکلام مشتملا علی تلك اللطائف والخصوصیات، التي بها مطابق مقتضى الحال» (هاشمی، ۱۳۸۱: ۴۴)

مقصود از «معانی ثوانی»، دلالت‌هایی است که از ترکیب الفاظ و جملات با زمینه متن ایجاد می‌شود و معنایی علاوه بر معنای اولیه کلمات و جملات را می‌رساند؛ مثلاً عبارت «انّ زیدا لقائم»، در اصل معنای خود، بیانگر قطعیت ایستادن زید است، ولی این قطعیت به دلیل و انگیزه‌ای شکل گرفته است که «برطرف کردن تردید یا انکار مخاطب» است؛ این دلالت اضافه در انتقال اصل معنا، «معنای دوم» نامیده شده است.

به مثال ذکرشده پیشین که آیه شریفه «ذَلِكِ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ» بود، برگردیم و تحلیل بر اساس مراحل بالا را بررسی کنیم.

ژرف‌ساخت این جمله بر اساس قواعد لغوی، صرفی و نحوی، بدون توجه به زمینه متن و حالات خاص، چنین است: «هذا کتاب لا شک فیهِ»؛ زیرا اصل در اشاره، استفاده از «هذا» است، اصل در خبر، نکره بودن است، اصل در معنای تردید، ریشه و کلمه «شک» است،^۷ و این اصل‌ها در جملات دیگری در سبک گفتاری همین متن (قرآن) به کار رفته است؛ یعنی علاوه بر اینکه ساختار قواعد زبانی این اقتضا را دارد، گوینده این متن، از همین ساختارها در جای دیگری استفاده هم کرده است مانند: «هذا کتاب أنزلناه مبارک» (انعام: ۹۲)، و مانند: «أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (ابراهیم: ۱۰).

علت تغییر از «هذا» به «ذلک» این است که قصد تعظیم مشارئیه را دارد. علت تغییر از «کتاب» به «الکتاب» این است که قصد ایجاد انحصار در برتری این کتاب بر کتب دیگر دارد (که اگر کلمه «الکتاب» در ترکیب نحوی، خبر برای «ذلک» باشد، آن‌گاه در ترجمه چنین می‌شود: این کتاب شگرف و بی‌نظیری است). و علت تغییر از «شک» به «ریب»، توجه دادن به این معناست که این کتاب مطالبش را بدون هر گونه تردید و با قاطعیت بیان کرده است.

در محور هم‌نشینی که مربوط به ترکیب کلمات است، طبق قواعد نحوی مجاز بودیم که از ترکیب «ذلک الکتاب لیس فیهِ ریب» استفاده کنیم؛ مانند تعبیر مشابهی در آیه شریفه «إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا» (بقره: ۲۳)،^۸ اما استفاده نشد؛ زیرا قصد گوینده تمرکز بر نفی اضطراب بوده است. یا در ترتیب میان جملات «ذَلِكِ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ» که ممکن بود گفته شود: «لا ریب فی هذ الکتاب»، اما به سبب قصد انتقال تصویری مبهم از عظمت این کتاب و سپس رفع ابهام با استفاده از جمله «لاریب فیهِ»، در پاسخ به اینکه «چرا عظمت انحصاری دارد؟»، این گونه آورده شده است.



در برآیندگیری از کل این مراحل، می‌توان ترجمه این آیه را چنین بیان کرد: «این کتاب ویژه و منحصر به فردی است که مطالبش را با قاطعیت و بدون هر گونه تردید بیان کرده است.» و طبق این تحلیل، تفسیر دیگری که از آیه شریفه می‌شود که مقصود از ریب، شکِ شک‌کنندگان است، صحیح به نظر نمی‌رسد و در مقابل تحققات میدانی شکِ شک‌کنندگان، نیاز به توجیه ندارد.

نمونه تفصیلی دیگری برای تطبیق این دستورالعمل در آیه شریفه «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» (بقره: ۲۷۵) در زیر ارائه شده که تحلیل آن با رویکرد فقه‌القرآنی بیان شده است:
شرح عملیات به ترتیب زیر است:

۱- بازگرداندن جمله به زیرساخت زبانی آن:

۱/۱- بررسی ترکیب و ترتیب کلمات ← در دید اولیه، زیرساخت با روساخت از جهت زبانی یکی به نظر می‌رسد.

۱/۲- ارجاع به اصل در اصل جمله = عدم الاضافات = استفاده از فعل امر، به جای فعل ماضی.

پس: اصل عبارت باید به این صورت می‌بوده است: «بیعوا و اشتروا»

۱/۳- تعیین نوع تغییر از زیرساخت به روساخت = تبدیل جمله انشائی به جمله فعلیه

۱/۳/۱- احضار حالت معنایی یک جمله فعلیه با فعل ماضی = جمله، دلالت بر قطعیت دارد که لازمه آن، ثبات و استمرار و تأکید است.

پس: با معنایی این چنین روبه‌رو هستیم: «البيع حلال».

۱/۳/۲- فعال‌سازی قرینه عرفیه = وضوح اصل معنای جمله نزد عرف و دائر بودن جواز خرید و فروش قبل از بیان این جمله.

پس: مقصود گوینده، بیان صرف مجاز بودن خرید و فروش نیست، پس: جمله محذوف یا زیرساخت نهفته دیگری هم دارد.

۱/۳/۳- بررسی جملات قبل و بعد = آیه «أَمَّا الْبَيْعُ مِثْلَ الرِّبَا» و «حَرَّمَ الرِّبَا» ← انتقال به اینکه مقصود قبل از آیه، «بهره و سود حاصل از ربا» است.

پس: محذوف آیه «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»، کلمه «ریح» است؛ یعنی زیرساخت آیه چنین بوده است: «أَحَلَّ اللَّهُ الرِّيحَ الْحَاصِلَ مِنَ الْبَيْعِ^۹ وَ حَرَّمَ الرِّيحَ الْحَاصِلَ مِنَ الرِّبَا».

۲- تعیین نوع فعل = (احل) = ماضی + خبری ← طبق قواعد اولیه زبانی و دلالت استعمالی، با یک توصیف روبه‌رو هستیم.

۳- تعیین متعلق = (بیع)

۳/۱- تحلیل متعلق، به اجزایش = الفلام تعریف + یک مصدر (بیع)

۳/۱/۱- تحلیل اجزاء = بررسی قرینه بر اینکه «بیع»، دال بر یک لفظ (صیغه بیع) یا یک فعل رفتاری^{۱۰} (خرید و فروش) است

۳/۱/۱/۱- احضار قرینه تناسب موضوع با محمول = دلالت بر یک فعل رفتاری دارد. ← با توصیف یک عمل و رفتار روبه‌رو هستیم.

۳/۱/۲- تحلیل اجزاء = بررسی قرینه بر اینکه «ال» بر سر کلمه «بیع» و کلمه محذوف «الربح»، دال بر جنس است یا عهد؟

۳/۱/۲/۱- احضار قرینه ارتباط الفلام با مصدر = عدم وجود قرینه = دلالت بر جنس دارد.^{۱۱}

پس: با معنایی این چنین روبه‌رو هستیم = خداوند تصرف در هر گونه سود حاصل از مطلق خریدن و فروختن را حلال کرد. و لازمه آن اینکه: آیه، در جواز تصرف در هر گونه سود حاصل از بیع، اطلاق دارد، به جز در سود حاصل از ربا که به قرینه متصله در بعد آیه، ذکر شده است.

۴- تحلیل میدان معنایی کلمات به کار رفته در جمله مورد نظر (محتملات هم‌نشینی و جانشینی) = یافتن مرتبطات معنایی (اعم از مترادف، متضاد، صفت، قید و ...

۴/۱- مرتبطات با کلمه «احل» = حلالاً طیباً در مانند آیه «يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ» (اعراف: ۱۵۷)

پس: می‌شد که عبارت «احل الله البيع» به صورت «بیعوا و اشتروا حلالاً طیباً» بیاید. ۴/۱/۱- تحلیل اینکه: چرا این گونه نیامد؟ ← بررسی نقاط تفاوت و تغییر = اظهار

کلمه «الله»، و آشکارسازی «امر»

۴/۱/۱/۱- تحلیل علت آشکارسازی = امتنان = قرار دادن امر در موقعیت ساختارسازی برای زندگی

= متکلم در مقام بیان یک حکم کلی است، نه یک حکم موردی و مختص به زمان یا مکان یا مصادیق خاص.^{۱۲}



پس: با معنایی این چنین روبه‌رو هستیم: خداوند برای بقا و رشد زندگی شما، برای خرید و فروش قانون گذاشت و آن را مُجاز کرد.^{۱۳}

۴/۲ ← مرتبطات معنایی با کلمه «بیع» = کلمه «الشراء»، در مانند: «أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ» (بقره: ۱۶). همچنین کلمه «التجاره» در مانند: «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» (نساء: ۲۹) + «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» (نور: ۳۷).

پس: می‌شد که عبارت «احلَّ اللهُ البيع» به صورت «احلَّ اللهُ الشراء» بیاید، یا به صورت «احلَّ اللهُ التجاره» بیاید.

۴/۲/۱ ← تحلیل اینکه: چرا این گونه نیامد؟ ← بررسی نقاط تفاوت و تغییر = کلمه «شراء» به معنای در اختیار گرفتن است و «بیع» به معنای در اختیار گذاشتن در برابر اخذ ثمن است که معمولاً با سود همراه است (قیمت جنس + سود)، و آنچه نیاز به حکم دارد، جواز تصرف در این سود است؛ که این معنا را قرینه متصله‌ای که جمله قبل است، تأیید می‌کند (إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا). و کلمه «التجاره»، در اصل معنای آن، فقط دلالت بر انتقال مکانی دارد و اگر «احلَّ اللهُ التجاره» به کار می‌رفت، معنای قطعی حداقلی آیه شریفه (بدون هر گونه قرینه)، صرفاً جواز واسطه‌گری و جواز حمل و نقل اموال و جابه‌جایی سرمایه‌ها را صادر می‌کرد.

نتیجه‌گیری

ماحصل مباحث فوق را می‌توان چنین بیان کرد: قاعده «قال و لم يقل» یکی از قواعد تفسیری است که از نحوه عملکرد ائمه عليهم السلام در تحلیل آیات قرآن الهام گرفته شده و دستورالعملی برای دستیابی به فهم موجّهی از آیات قرآن ارائه می‌کند. این قاعده بر اساس رویکرد ساختارگرایی در دستور زبان عمل می‌کند و برای اجرای قاعده، باید ابتدا ژرف‌ساختِ جملاتِ به‌کار رفته در آیه را اکتشاف کرد، سپس احتمال‌های ممکن در محورهای جانشینی و هم‌نشینی در کلمات و ترکیب جملات را به دست آورد و در نهایت، به دنبال علت تغییر از ژرف‌ساخت به روساخت رفت؛ و ۱۴ دستورالعمل برای انجام این مراحل لازم است.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- عین عبارت المیزان چنین است: «التفسیر هو بیان معانی الآیات و الكشف عن مقاصدها و مدالیلها».
- ۲- اصطلاح «هم‌نشینی و جان‌نشینی» در زنجیره‌های گفتاری، متعلق به «فردینان دوسوسور» است. برای توضیح بیشتر در این مورد جوع کنید به کتاب «دوره زبان‌شناسی عمومی»، تألیف دوسوسور، ترجمه کورش صفوی.
- ۳- در «دروس فی علم الاصول» چنین آمده است: «السَّیاق، کُلّ ما یکشف اللفظ الذی نرید فهمه من دوالّ أخرى، و الدوال علی نوعین: الف- قرینة لفظیة: و هی الکلمات الأخری فی العبارة؛ ب- قرینة حالیة: و هی الظروف و الملابسات التي قبلت فیها العبارة.» (صدر، ۱۴۰۲: ۷۳/۱)
- ۴- پاکتچی در کتاب «روش تحقیق با تکیه بر حوزه علوم قرآن و حدیث»، در مورد ابزارهای تحلیل چنین آورده است: «روابط معنانشناختی، جای‌شناختی و روابط تراکمی، سه نوع رابطه هستند که روش‌های تحلیلی بر اساس آنها شکل می‌گیرد.» (پاکتچی، ۱۳۸۷: ۱۵۷)
- ۵- تعبیر علامه در این صفحه چنین است: «فی قوله تعالی: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا»، لم یقل من یتخذ لله أندادا كما عبر بذلك فی سائر الموارد کقوله تعالی: «فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا.» (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۴۰۵/۱)
- ۶- نمونه‌هایی از برخی موارد ذکر شده در کتاب «روش تحقیق با تاکید بر حوزه علوم قرآن و حدیث» آمده است. (پاکتچی، ۱۳۸۷: ۷۶-۱۰۸)
- ۷- بر اساس منابع لغوی که ترتیب و مراتب معانی را ذکر کرده‌اند، مانند کتاب *فقه اللغة* ثعالبی، و منابعی که تفاوت لغات مشابه و مترادف را ذکر کرده‌اند، مانند کتاب *معجم فروق اللغات*. (عسکری، ۱۴۱۲: ۲۶۴)
- ۸- بر اساس قواعد ادبی این امکان وجود داشت که چنین گفته شود: «ان کان لکم ریب فی ما نزلنا علی عبدنا.»
- ۹- در کتاب *البیع* رهبر راحل انقلاب چنین آمده است: «علی الاحتمال الأول یكون معنی قوله تعالی «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا»: أحلّ الله الزیادة الحاصلة بالبیع غیر الربوی، و حرّم الزیادة الربویة.» (خیمینی، ۱۴۲۱: ۹۱/۱)
- ۱۰- آیت‌الله خویی در *المحاضرات* در این مورد چنین بیان داشته است: «أنّ الحلیة فی قوله تعالی «وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» ثابتة لنفس المبادلة والملکیة فی مقابل تحریمها، ولا معنی لحلیة نفس الصیغة أو حرمتها.» (خویی، ۱۴۱۳: ۲۱۳/۱)
- ۱۱- قرطبی در *احکام القرآن*، در تعلیل جنس بودن این الفلام چنین آورده است: «اللام للجنس لا للعهد إذ لم یقدم بیع مذکور یرجع إلیه.» (قرطبی، ۱۳۶۴: ۳۵۶/۳)



۱۲- در کتاب *البيع رهبر راحل انقلاب* چنين آمده است: «فی قوله تعالى «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» إِنَّمَا جعل الحلّية لو فرض كونه في مقام الجعل على طبعي البيع و ماهيته المطلقة، لا على الأفراد، و إِنَّمَا يحكم بحلّية الأفراد؛ لكون الماهية موجودة بعين وجودها؛ لا لكون متعلّق الحكم هو الأفراد.» (خمینی، ۱۴۲۱: ۸۲/۱)

۱۳- تعبیر شهید صدر در این مورد چنين است: «إعطاء الناس الفرصة على إيجاده في قبال المنع عنه.» (صدر، ۱۴۰۲: ۲۱۴/۱)

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. اسمیت، نیل؛ دیردری ویلسون (۱۳۶۷)، *زبان‌شناسی نوین و نتایج انقلاب چامسکی*، ترجمه سهیلی و همکاران، تهران: انتشارات آگاه.
۳. بابایی، علی‌اکبر و همکاران (۱۳۹۲)، *روش‌شناسی تفسیر قرآن*، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۴. باقری، مه‌ری (۱۳۸۰)، *مقدمت زبان‌شناسی*، تهران: نشر قطره.
۵. پاکتچی، احمد (۱۳۸۷)، *روش تحقیق با تکیه بر حوزه علوم قرآن و حدیث*، تهران: دانشگاه امام صادق علیه‌السلام.
۶. حر عاملی، محمدبن حسن (۱۴۰۹ق)، *وسائل الشیعه*، قم: مؤسسه آل‌البتیة.
۷. خمینی، سیدروح‌الله (۱۴۲۱ق)، *کتاب‌البيع*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۸. خوبی، سیدابوالقاسم (۱۴۱۳ق)، *المحاضرات فی علم الاصول*، قم: مؤسسه احیاء الآثار الامام الخوئی.
۹. دوسوسور، فردینان (۱۳۷۸)، *دوره زبان‌شناسی عمومی*، ترجمه کوروش صفوی، تهران: نشر هرمس.
۱۰. شعیری، حمیدرضا (۱۳۸۱)، *مبانی معناشناسی نوین*، تهران: نشر سمت.
۱۱. صدر، سید محمدباقر (۱۴۰۲ق)، *بحوث فی علم الاصول*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۱۲. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۹۰)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۱۳. عسکری، ابوالهلال (۱۴۱۲ق)، *معجم فروق اللغات*، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۴. علوی‌نژاد، سیدحیدر (۱۳۸۴)، «ترجمه پذیري قرآن و کتاب مقدس»، پژوهش‌های قرآنی، شماره ۴۴، ص ۲۶-۵۷.
۱۵. قائمی‌نیا، علیرضا (۱۳۹۰)، *معناشناسی شناختی قرآن*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۶. قرطبی، محمدبن‌احمد (۱۳۶۴)، *الجامع لاحکام القرآن*، تهران: نشر ناصرخسرو.
۱۷. کلینی، محمدبن یعقوب (۱۳۸۷)، *الکافی*، قم: دارالحدیث.
۱۸. مجموعه مؤلفان (۱۳۸۴)، *فصلنامه نقد و نظر*، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۱۹. مشرف، مریم (۱۳۸۴)، «نظم و ساختار در نظریه بلاغت جرجانی»، پژوهشنامه علوم انسانی، شماره ۵۴، ص ۴۰۳-۴۱۶.
۲۰. هاشمی، احمد (۱۳۸۱)، *جواهر البلاغه*، قم: مرکز مدیریت حوزه.
۲۱. واعظی، احمد (۱۳۹۰)، *نظریه تفسیر متن*، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.